

زنده عشق

جستارگشایی

معامله‌ای که در ایران با مفاخر علمی، فرهنگی و هنری می‌شود، به جرأت می‌توان گفت در دنیای متمدن امروز بی‌نظیر است. هر کشوری و جامعه‌ای اگر از نعمت انتساب هنرمندی همچون محمدرضا شجریان به خود برخوردار بود، قدرش می‌دانست و بر صدرش می‌نشاند و به وجودش می‌بالید و با او همچون سرمایه‌ای معنوی، حتی مادی برخوردار می‌کرد و آورده‌های او را جزو تولید ناخالص ملی‌اش محسوب می‌داشت. ولی ما با سرمایه‌هایمان چه کرده‌ایم؟ برای نمونه، روزنامه رسمی‌مان، جریده شریفه! کیهان، تحت عنوان هجونامه‌ای به نام «هویت» هرکه را در این کشور سرش به تنش می‌ارزید، جیره‌خوار بیگانه، فراماسونر، صهیونیست، جاسوس، عامل استعمار، دزد، شیاد، شارلاتان، مفسد اخلاقی، دائم‌الخمر و الخمار و ... خوانده و می‌خواند و هرگاه دستش به‌جایی بند نشده با استفاده از قاعده فقهی «مُبَاهَتَه [1]» اساتید فرهنگ و اندیشه و علم و ادب این سرزمین را بهایی و بایی و منحرف و ... معرفی و پرونده‌اش را مختومه اعلام کرده است. آنگاه دیگر برای نسل جوانی که باید الگوی فکری برای پرورش ذهنی و روحی خود داشته باشد، چه می‌ماند برای افتخار و احساس وجود و سرمشق گرفتن؟! نتیجه و ثمره این نوع برخورد با سرمایه‌های عظیم فرهنگی ایران که هر کشوری آرزوی داشتن آنها یکی از آنها را در سر می‌پروراند، سرگشتگی و حیرت و بی‌هویتی جوانان این مرزبوم است که در تاریخ معاصر خودسر به هر جا می‌گرداند مشتکی فاسد و مفسد و محارب در جلد دانشمند و شاعر و نویسنده و خواننده و نوازنده می‌بیند و از ایرانی بودن خود شرم‌منده شده سودای رفتن به بهشت موعود غرب را در خیال می‌پزد. به‌راستی اگر از فرهنگ و تمدنی که تنها در یک قرن اخیر بزرگانی چون صادق هدایت، محمدعلی فروغی، عبدالحسین زرین‌کوب، محمدعلی جمال‌زاده، سیمین دانشور، ابراهیم گلستان، عباس زریاب، غلامحسین ساعدی، عباس کیارستمی، محمدحسین شهریار، پرویز یاحقی، ناصر ملک‌مطیعی، همایون خرم، بهروز وثوقی، مهدی بازرگان، محمد مصدق، سید محمد خاتمی، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، سیمین بهبهانی، عبدالکریم سروش، آرش نراقی، مصطفی ملکیان، هوشنگ ابتهاج، محمدرضا

شجریان و... صدها نخبه دیگر را در دامن خود پرورده است، این اسطوره‌های علم و ادب و هنر را بگیریم، دیگر چیزی برای بالش و نازش خواهد داشت؟ آیا اگر هریک از کشورهای پیرامونمان تنها یکی از این بزرگ‌مردان و بزرگ‌زنان را داشتند بدان‌ها افتخار نکرده و از آنان برای توسعه فرهنگشان مدد نمی‌جستند؟ لیکن ما با این‌ها و همالانشان چه کرده‌ایم؟ هریک را به بهانه‌ای، لجن‌مال و از حیث ارتفاع ساقط کرده‌ایم و طرفه این‌که چیزی جز ابتذال هم جایگزینشان نکرده‌ایم. بیایید ببینیم با اینان چه تعاملی کرده‌ایم. آن‌ها که دیگر در کنارمان نیستند هریک به نحوی در تنگنا و عسرت و گاه زجر و آزار روزگار گذرانده و سر در نقاب خاک کشیده و به تعبیری دق‌مرگ شده، بقیه نیز یا آواره دیار بیگانه و دستشان از وطن کوتاه شده، یا در وطن خویش غریب گشته و بی آن‌که تریبونی برای عرضه هنرشان داشته باشند در گوشه‌ای عزلت گزیده‌اند. سایت کدام‌یک از اینان فیلتر نیست و کدام‌یک در دانشگاه‌های کشور اجازه تدریس دارند و کدام را به رسانه ملی دعوت می‌کنند؟! بگذاریم و بگذریم که هیچ ملتی در نابودی نخبگان خود همچون ما ثابت‌قدم نبوده و نیست.

پرواز جان‌گداز زنده‌یاد استاد محمدرضا شجریان به دیار ابدیت بار دیگر شعله این تأمل توأم با تأثر را در دل‌مان روشن کرد که چرا حاکمیت و متولیان فرهنگی این ملت هنوز که هنوز است در ربط و نسبت با ارباب هنر و حکمت و معرفت گیج و گولاند و حیات و ممات اینان را همچنان به‌مثابه بحران می‌دانند و تشییع و ترحیم بزرگان فرهنگ و ادب را تهدید و نه فرصت می‌انگارند. آیا زندگی و مرگ استاد شجریان نمی‌توانست برای مقابله با ایران ستیزی وسیعی که در دنیا به راه افتاده دستمایه‌ای سترگ باشد؟! آیا مسئولان ما اگر از حداقل هوش و ذکاوت و سیاست برخوردار بودند، نمی‌توانستند از سرمایه بزرگی همچون شجریان دستکم استفاده ابزاری کرده و به جهانیان بگویند که ایران را تنها با بمب اتم و اعدام نشناسید؛ ما جز آن‌ها این‌چنین پدیده‌هایی فرهنگی و صلح‌باور داریم؟ بماند که انتظار قدر هنرمند دانستن از سیاستمداران، آب در هاون کوبیدن است و بس.

به‌هرروی اسطوره موسیقی سنتی و خسرو آواز ایران پس از عمری خدمت بی‌مذت به فرهنگ، هنر و ادب ایران هفدهم مهرماه سال جاری به سرای باقی‌شتافت. او که از هشتاد سال عمر خود بی‌گمان هفتادسال را با «صدا و نوا» زیسته و از موسیقی قرآن به موسیقی جان‌رسیده بود، آن‌چنان در دل‌وجان مردمان ایران جا کرده بود که اگر نبود بیماری کرونا و برخی محدودیت‌ها که از سوی کج‌سلیقگان هنر‌ناشناس اعمال شد، تشییع پیکر پاک او می‌توانست به باشکوه‌ترین و بزرگ‌ترین وداع یک ملت با یک هنرمند در تاریخ جهان تبدیل شود. دریغا که این‌گونه

نشد و بخت با هنرستیزان یار بود که اولاً بهانه همه‌گیری بیماری و ثانیاً نجابت ذاتی خود آن مرحوم و خانواده و حامیانش مانع از ایجاد صحنه‌ای شد که تجلی ملموس شکاف غیرقابل‌انکار ملت-دولت باشد. با این حال پدید شجریان چه با مجلس یادبود و چه بی آن، بار دیگر فاصله بین فرهنگ عمومی در ایران را با فرهنگ رسمی که از رسانه‌های دولتی تزریق می‌شود بر آفتاب افکند. عدم درک و فهم درست این شکاف پر ناشدنی که تنها در اثر کژفهمی و بدسلیقگی متولیان و سیاست‌گذاران فرهنگی در این کشور در طول سال‌ها به وجود آمده است، ممکن است عواقب ناگواری برای جامعه در حال گذار ایران به وجود بیاورد. مدت‌هاست که جامعه شناسان و اندیشمندان دلسوز و وطن‌دوست، خطر عمیق‌تر شدن این شکاف را هشدار می‌دهند اما عملکرد صداوسیما و کارگزاران رسمی فرهنگ در واقع غمبار درگذشت استاد شجریان یکبار دیگر ثابت کرد که گویا گوش شنوایی برای نصایح کارشناسان امر وجود ندارد. مایه شرمساری است که میزان کمی و کیفی انعکاس صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران از خبر فوت خسرو آواز ایران به مراتب کمتر از رسانه‌های بین‌المللی بود و هزاران بار کمتر از پوشش خبری رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور. خوشبختانه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی جور رسانه‌های دولتی را کشیده و با همه محدودیت‌ها تلاش کردند از خدمات این هنرمند پرآوازه به فرهنگ و هنر ایران تقدیر شایسته‌ای به عمل بیاورند. آری شجریان درگذشت اما یک روسیاهی دیگر به زغال ماند!



با همه کوششی که کینه‌توزان برای تخفیف مقام و تحقیر موقعیت استاد شجریان در میان مردم ایران انجام دادند، از قضا سرکنگبین صفرا فزود و چیزی از جایگاه او کم نشد؛ چراکه شجریان شخصیتی خودبسنده بوده و محبوبیت و مقبولیت خود را از هیچ جریان سیاسی و یا نهادی حکومتی کسب نکرده بود. وجوه عظمت شجریان چنان ابعاد گسترده‌ای دارد که در این مقال، مجال کافی برای پرداختن به آن نیست اما باید پرسید که راز این محبوبیت و رمز آن مقبولیت و سُر این کارنامه کامیاب و مفتاح این معمای دیرپاب را در کجا باید جست؟ حریفان، از حکومت او بر دل‌ها می‌گویند و رقیبان کلید حاکمیت او را بر جان‌ها می‌جویند. با کدام منطق و

برهان می‌توان دلیل این تجلیل بی‌پایان را از شجریان، توسط مردم ایران، تحلیل کرد؟ این توفیق، چگونه رفیق او شده بود و این مَهْره مار چِسان در این روزگار نصیب او گشته بود که در فراقش پیر و جوان به درد گریستند و خویش و بیگانه در برابر عظمتش سر تعظیم فرود آوردند.

فارغ از مرده ریگ گران‌بهای آن اوستاد استادان و صرف‌نظر از میراث گران‌سنگ موسیقایی او که تا جاودان، زنده و پاینده خواهد ماند، شجریان را فضایی بود که بر هنرش افزود. این قِران سَعَدِین که دور است در ادوار آینده تکرار شود و در یَلی همچون او پدیدار گردد، از خسرو آواز ایران اسطوره‌ای ساخت در لباس واقعیت و حقیقت. به دیگر سخن، استاد محمدرضا شجریان هنرمندی بود که طرایف و لطایف فنی کارنامه‌اش در بوته نقد صرّافان معنا باید آزموده شود؛ اما روی دیگر سکه زرین حیات او، هنرهایی است نه از جنس صدا و نوا بلکه از سنخ وفا و صفا.

بیهوده نیست که او را بی‌هیچ شک و ریبیت می‌توان بر قلّه عزّت و مقبولیت نشانند و نامدارترین چهره آواز و موسیقی تمام ادوار تاریخ پارس‌زبانان خواند. بی‌سببی نیست که شجریان با فاصله‌ای پر ناشدنی گوی سبقت از همگان ربوده و در دلهای ایرانیان اجلال نزول کرده است. فهرست این اسباب و علل، بسیار است و شمارش آنها از مجال این مقال بیرون؛ ازین رو تنها به شمّه‌ای از آنها بسنده کرده و شرح این اجمال را به فرصت و حالی دیگر احاله می‌کنم.

1 عشق: شجریان به معنای اتم کلمه عاشق بود؛ عاشق زیبایی‌ها از هر صنف که بوده باشد؛ اما عشق او به کاری که در پیش‌گرفته بود، برترین و والاترین حسّ زندگی‌اش بود. او عاشق دلخسته موسیقی و آواز بود و تا آخر نیز بر سر پیمان‌ش با حضرت معشوق ماند. گاه برای وصال بدان، از جاده‌های پرپیچ‌وخم گذر کرده و برای نیوشیدن نوایی ناشنوده، کوه و دشت و دمن را پشت سر می‌نهاد و رنج بسیار می‌کشید تا یک ملودی و نغمه محلی را با گوش تن و جان بشنود. این قبیل کارها تنها از یک عاشق برمی‌آید و بس.

2 شوقِ آموختن: استاد شجریان عشق به موسیقی را با عقلانیت، درآمیخته بود. علاوه بر آنکه به صدا عشقی جِبلّی می‌ورزید، شوقی غیرقابل وصف برای آموختنِ زیرویم فنی و علمی آن داشت. کمتر موزیسینی می‌شناسیم که در تمام طول زندگی خود، به‌ویژه پس از به شهرت رسیدن و اسطوره شدن، در باد موفقیت‌های پیشین خوابیده، روند آموختن را ادامه دهد. شجریان، دستکم در سه دهه آخر زندگی زمینی

خود، از چنان اعتباری برخوردار بود که اگر باقی حیات خود را آسوده و راحت، به بازخوانی آثار گذشته‌اش می‌گذراند کسی سرزنشش نمی‌کرد؛ اما او با افق‌های بازِ موسیقی، نسبت داشت و همواره در حال تجربه کردن و یادگرفتن و نو شدن بود. حتی آنگاه که دریافت، سازهای معمول ایرانی در برخی موارد توان اجرای ایده‌های تازه یافته‌اش را ندارند، خود، دست‌به‌کار ساختن آلات موسیقی شد.

3 هدفمندی: از اختصاصات کم‌نظیر خسرو آواز ایران، هدفمندی او در زندگی هنری‌اش بود. او می‌دانست که از آواز و موسیقی ایرانی چه می‌خواهد و موسیقی و آواز ایرانی نیز در مقابل، از او چه چشم‌داشتی دارد. شجریان رسالتی برای خود تعریف کرده بود که بیشباهت به فردوسی نمی‌نمود. همان‌گونه که حکیم توس، کار ویژه‌ای بسی بالاتر از شعر و شاعری برای خود برگزیده بود و می‌خواست ناجی زبان پارسی باشد، شجریان نیز غایت قُصوای نجات موسیقی اصیل ایرانی را برای خود هدف‌گذاری کرده بود. بی‌گمان تاریخ نیز همان قضاوتی را درباره‌ی نسبت شجریان با هنر آواز ایرانی خواهد کرد که درباره‌ی فردوسی و نسبت او با زبان پارسی کرده است.

4 خلاقیت: مفهوم دقیق هنرمندی عبارت است از آفرینش‌گری؛ ازین جهت است که هنرمندان، تجلیِ اسم «خالق» خداوند هستند. بسیاری از هنروران، در تمامی عمر حرفه‌ای خویش بر سر سفره پیشینیان نشسته از روزی آن‌ها ارتزاق می‌کنند که البته این خود نیز مستلزم قابلیت است؛ اما شجریان علاوه بر استفاده از میراث پیشینیان، بر آن گنج شایگان گوهرهای فراوان افزود. به دیگر سخن، آن خسرو خوبان با بهره‌گیری از نیروی خدادادی خلاقیت و استفاده از هاضمِ فکری و عاطفی قوی خویش، تنها به تکرار و یا حتی احیاء و بسط و توسعه مرده ریگ گذشتگان بسنده نکرد و با آفریدن آثاری ناب و بی‌نظیر، مَهر خود را بر دفتر تاریخ هنر آواز ایران زد؛ تا آنجا که می‌توان تاریخ این هنر را به دو دوره متمایز قبل و بعد از شجریان تقسیم کرد.

5 استمرار: از دیگر ویژگی‌های متمایز استاد، پایداری و استمرار در کار بود. او را به‌حق، مجاهدی نستوه در معرکه‌ی موسیقی آوازی ایران می‌توان تلقی کرد. همه می‌دانیم که مهم‌ترین خصیصه‌ی جامعه ایران، به تعبیر دکتر کاتوزیان، کوتاه‌مدت و کلنگی بودن آن است. در این دیار هیچ نگاه و برنامه درازمدتی بخت و اقبالِ به بار نشستن ندارد. همه ارکان و شئون این مَلک و ملت دچار روزمرگی است و هیچ‌کس به فرداهای دور نمی‌اندیشد و هیچ امری بیش از چند صباحی نمی‌پاید. یک نشریه و کانون و مؤسسه و طرح و برنامه در این کشور نمی‌توان یافت

که عمری فی‌المثل پنجاه یا صدساله داشته باشد؛ اما استاد شجریان، شش دهه با ایستادگی مثال‌زدنی، بر کاروبار خود پای فشرد و علی‌الدوام نه‌تنها مسیر خود را ادامه داد، بلکه برای آیندگان نیز زمینه‌ای فراهم کرد تا راه او را ادامه دهند.

6 دوران‌دیشی: استاد محمدرضا شجریان، هنرمندی بسیار آینده‌نگر بود. اگر به دیدن تحقیق در داستان زیست هنری او نظر بی‌افکنیم، درخواهیم یافت که او از قدرت آینده‌پژوهی و بصیرت دوران‌دیشی در عرصه هنر و رابطه آن با تحولات پیش‌رو، بهره‌مند بود. مطالعه مسیری که او برای فعالیت هنری خود در پیش‌گرفته بود حاکی از آن است که تمامی برنامه‌های او بر درکی عمیق از آتیه و اقتضات آن مبتنی بود. این امر، هم در خلاقیت هنری، هم در توجه به امور فنی و هم در شاگرد پروری و آموزش زنان و مردان مستعد، ظهور و بروز یافته است. در این باب، آیندگان بیش از ما سخن خواهند گفت!

7 زمان‌شناسی: به گمان من تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی پنجاه سال اخیر ایران را بر اساس روند فعالیت‌های هنری زنده‌یاد شجریان می‌توان تدوین نمود. شجریان، ریتم هنر اصیل خود را با نبض زمان و زمانه و زمینه، کوک و تنظیم کرده بود. شاهکار وی نه‌تنها ارائه آثار باکیفیت، بلکه هماهنگی آن آثار با روح روزگاری بود که در آن می‌زیست. آلبوم‌های شجریان، هر یک گزارشی است از وجدان عمومی جامعه ایرانی در دور دور خود. شجریان از این نظر با لسان‌الغیب حافظ شیرازی قابل قیاس است؛ اگر امروزه پس از قرن‌ها، هنگام تفأل به دیوان حافظ، حرف دل خود را در آن می‌یابیم، به همین قیاس نیز از پس دهه‌ها در هر آلبوم شجریان، اسرار مگوی درون خود را باز می‌یابیم. این نیست مگر در سایه زمان‌شناسی و اغتنام فرصت‌هایی که در طول زندگی آن استاد بی‌بدیل رخ داده و فراهم آمده است؛ درحالی‌که دیگران از این فراست و کیاست بی‌بهره بوده‌اند. کدام ایرانی است که با گوش دادن به آلبوم «بیداد» یا «زمستان است» یا تک آوازهایی همچون «سپیده» (ایران ای سرای امید) و «زبان آتش» (تفنگت را زمین بگذار)، وضع و وضعیت دوره‌های مختلف زندگی خود و کشورش را در آن نیابد؟ آری، این‌چنین مینا‌گری‌ها کار اوست!

8 گزینش‌های درست: اغلب شخصیت‌های برجسته در تمام جوامع انسانی، در طول زندگی خود، هم در حوزه شخصی و هم در حیطه حرفه‌ای، با فرازونشیب‌ها و شکست و پیروزی‌ها و به‌ویژه تصمیم‌های سخت روبرو بوده‌اند و کمتر کسی از میان ایشان به‌سلامت از این گریوه‌های دشوار عبور کرده و حداقل یک‌بار، دچار خطا و اشتباه در گزینش و انتخاب نشده‌است. استاد شجریان نیز از این قاعده برکنار نبوده‌اند؛ اما

سرگذشت افتخارآمیزشان، نشان از آن دارد که همواره بهترین تصمیم‌ها را گرفته و درست‌ترین انتخاب‌ها را کرده‌اند و برخلاف بسیاری از هم‌کسوتانشان، اندیشیده قدم برداشته و خردمندانه کارکرده‌اند. برای نمونه به‌گزینش همکارانشان در ادوار مختلف می‌توان اشاره کرد که دوست و دشمن قائل‌اند که به لحاظ حرفه‌ای، بهترین انتخاب ممکن بوده است. ترکیب شادروانان محمدرضا لطفی و پرویز مشکاتیان یا گروه استادان درخشانی، کلهر و همایون عزیز، چنان رؤیایی بود که تنها ✖ قابل‌مقایسه با ترکیب تیم آ.ث. میلان در دهه نود میلادی است؛

کافی بود استاد، انتخاب دیگری می‌کردند تا سرنوشت هنری‌شان طور دیگری رقم بخورد. همچنین است گزینش‌های حیرت‌آور او از دواوین شعرای پارسی‌گو که به‌اجمال از آن سخن خواهم‌گفت. از سوی دیگر باوجود این‌که ایشان در دوره‌ای مملو از تلاطمات و تغییرات زندگی کردند، هیچ‌یک از این تقلب احوال بی‌شمار نتوانست پای ایشان را بلغزاند و حاشیه‌ای ناخواسته برایشان درست کند؛ چراکه عقلانیت در عمل و حتی بی‌عملی، سرلوحه کارشان بوده است؛ به‌خوبی می‌دانستند کجا باید دست یازند و چه وقت باید دست بکشند. از این نظر استادشجریان به لوح سفیدی می‌مانند که لکه سیاهی بر آن نمی‌توان یافت. بقول حافظ: کِرا رسد که کند عیب دامن پاکت/ که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی!

9 تسلط بر فرهنگ و ادب ایرانی: سیاوش آواز ایران، وجه تمایزی اساسی با اقربان خود داشت و آن سیطره شگفت‌انگیزش بر متون ادب سنتی و حتی معاصر ایران بود؛ علی‌الخصوص شعر صوفیانه و عاشقانه پارسی. حاصل جمع گزینش اشعار و انتخاب دستگاه‌های مختلف و ردیف‌های آوازی متنوع برای اجرا در دوره‌های متفاوت تاریخی، به‌علاوه لحن مناسب و ادای صحیح کلمات و جملات اشعار، خود فی‌نفسه به یک سمفونی و ارکستری کامل می‌مانست که درنهایت فخامت بود؛ اینجاست که باید از زبان سعدی گفت: «حد همین است سخندانی و زیبایی را!» نوع گزینش‌های او از میان هزاران منظومه پارسی، نهایت تسلط او را به لحاظ محتوایی و زیبایی‌شناختی بر ادبیات ایرانی نشان می‌دهد. به جرأت و قاطعیت تمام می‌توان مدعی شد که استاد شجریان در تمام طول دوران حرفه‌ای خود حتی یک بیت ضعیف برای اجرا انتخاب نکرد و غالب اشعار منتخب او نیز در تناسب و تلائم تام^۳ و تمام با روح زمانه بود. از حق نمی‌توان گذشت که آلبوم‌های استادشجریان و اشعار آوازها و تصنیف‌هایشان، تنها منفذ و منبع آشنایی با زبان فاخر فارسی و ادبیات بلندپایه آن، برای بسیاری از مخاطبان نشان در ایران و سایر نقاط جهان بود. چند نسل از پارسی‌زبانان، انس و الفت خود را با

خیام و باباطاهر و عطار و سعدی و مولانا و حافظ و اخوان و نیما، مدیون این نابغ^۱ نادر^۲ تاریخ هنر ایرانی بودند و هستند.

10 آشنایی با قرآن: از دیگر وجوه عظمت استاد شجریان، آشنایی عمیق و دیرپای وی با موسیقی قرآن و حتی نواها و الحان عربی است. برکسی پوشیده نیست که نقطه عزیمت استاد، تلاوت قرآن و انس با زبان موزون این کتاب آسمانی بود. تمر^۳ ممارست و مداومت او در قرائت و تجوید و ترتیل در سالیان کودکی و نوجوانی، «رَبِّنايِ» شد که قاریان و مؤذنان عرب را نیز به شگفتی واداشت؛ نیایشی ربانی که هرگز تکرار نخواهد شد و جزو میراث ملفوظ بشری باید در یونسکو ثبت شود، بهرغم آنان که از سر لجاج و کینه و حسد، ملتی را از شنیدن آن محروم ساختند.

11 ذوفنونی: آنچه خوبان هنرمند همه دارند، استاد شجریان به تنهایی داشت. به معنای واقعی کلمه از هر انگشت او صد هنر میبارید. کدام آوازخوان را در این مرزبوم سراغ دارید که هم قاری قرآن باشد و هم موسیقیدان؛ هم آشپزی کند و هم گلکاری؛ هم خط بنویسد و هم نجاری کند؛ هم نقاشی بلد باشد و هم ساز بسازد؛ هم دارای ذوق ادبی باشد و هم شم^۴ سیاسی؛ و از هم بالاتر هم پسر سایه باشد و هم پدر همایون؟!

12 بی‌اعتنایی به قدرت و ثروت: دودسته از برجستگان در تاریخ بشریت هستند که بیش از دیگران مستعد آلودگی به آلایش قدرت و ثروت می‌باشند؛ دانشمندان و هنروران. این نوع از تباهی و فساد گاه نامحسوس، معمولاً گریبان بسیاری را در ادوار مختلف گرفته و بر زمینشان زده است. تا آنجا که ما می‌دانیم شادروان شجریان نه دامن درویشی به لو^۵ قدرت ملو^۶ث نمود و نه آبروی زهد و قناعت با دل‌بستگی به ح^۷طام دنیا برد. شاید همین خلیق^۸ آزادگی او بود که باعث شد در بزنگاه‌های خطیر که پای پیلان نیز بلغزد، در موقف درست و جایگاه صحیح تاریخ ایستاد و نامش را در دفتر جاودانگان به ثبت رساند. آنان که در لحظات مه‌آلود تاریخی، بصیرت تشخیص سره را از ناسره از دست می‌دهند، همانان هستند که از وسوس^۹ زر و زور نرهیده‌اند. شجریان در تمام برهه‌های حیات شرافتمندانه خویش بارها ثابت کرد که در راه حق و حقیقت، حاضر است از همه چیز خود بگذرد و دست رد به سینه ارباب قدرت و ثروت بزند و در مسیر قاطب^{۱۰} ملت، گام بردارد.

بیشک این‌ها همه که مشتی از خروار است و جرعه‌ای از دریای فضایل محمدرضا شجریان، به معنای کمال^{۱۱} مطلق^{۱۲} او نیست؛ شجریان کاملاً

انسان بود نه انسان کامل. او نیز مثل هر بشر دیگر، نقایصی داشت؛ اما دریغ و افسوس که کینه‌ورزان عنود و خناسان حسود چه در حیات و چه پس از وفات ایشان، به‌جای نقد هنر او، زبان شناعت به ایراد تهمت گشودند و به‌جای افتخار و نازش به ظهور چنین بزرگ‌مردی در این سرزمین، تیغ کین به روی او کشیدند و حتی بر پیکر رنجور وی نیز رحم نکردند؛ اما به‌رغم هم‌بیمهری‌ها، شجریان بر جان‌ودل مردم ایران و بلکه جهان خوش نشسته است و همچون آفتاب بر آفاق نور می‌افشاند و تا ابد نیز خواهد افشاند. باوجود نامردمی‌های فراوان هنر ناشناسان، تا زمانی که زبان و فرهنگ ایران زنده است نام زیبای شجریان نیز بر قل‌آن خواهد ماند.

در حشمت سلیمان هر کس که شک نماید
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

فصلنامه خاطرات سیاسی ضمن عرض تسلیت این ضایعه جبران ناشدنی به ملت بزرگ ایران و خانواده، شاگردان و دوستان آن فقید سعید کوشیده است پرونده‌ای نه درخور نام بلند او بلکه در حد وسع خویش تقدیم خوانندگان خود کند.

پی‌نوشت:

[1] - جواز شرعی برای بهتان زدن به بدعت‌گذاران در دین